

صحيفة الحسن عليه السلام

[231] فرستاده گفت: نزد او این افراد هستند - و نام آنان را برد - ، امام فرمود: آنان را چه شده است، چرا سقف بر سرشان فرو نمی ریزد و عذاب الهی از جایی که گمان نمی کنند بر سرشان وارد نمی شود. هنگامی که نزد معاویه رسید او از امام بسیار استقبال کرده و با ایشان مصافحه نمود، معاویه گفت: این گروه گفتارم را عمل نکرده و نزد تو فرستادند، تا از تو اقرار بگیرند که عثمان مظلوم کشته شده است، و اینکه پدرت او را کشته است، گفتارشان را بشنو آنگاه بمانند کلامشان پاسخشان را بگو، وجود من تو را از سخن گفتن باز ندارد. امام فرمود: سبحان الله، خانه خانهء تو و اجازهء در آن از توست، سوگند به خدا اگر به آنان پاسخ دهم از ناسزاگوئی به تو حیا می کنم، و اگر آنان بر ارادهء تو غالب گردیدند، از ضعف تو حیا و شرم دارم، به کدامیک اقرار داشته و از کدامیک معذرت می خواهی، و اگر گردهمائی آنان را می دانستم به عدهء آنان از بنی هاشم می آوردم، چه آنکه وجود من به تنهایی برای آنان ترسناکتر است از وجود همگی آنان برای من، خداوند امروز و روزهای دیگر سرپرست من خواهد بود، دستور ده تا بگویند، می شنوم، و نیرو و توانی جز به اراده خداوند نیست. آنگاه همگی آنان سخن گفتند و تمامی کلامشان ناسزاگوئی به علی علیه السلام بود، آنگاه ساکت شدند، امام علیه السلام به سخن گفتن پرداخت و فرمود:
